

Term-subject modal in modal logic from Al-Farabi's and Avicenna's viewpoint

Alireza Ghadrdan*

Mohammad Karimi Lasaki**

Abstract

The relationship between term-subject and subject in the attributive theorem is (عقدالوضع'-Aghd Al-Vaz). According to Al-Razi purport, the modal of that relationship in Al-farabi's viewpoint is contingency but Al-Tousi says Al-Farabi's viewpoint is possibility modal. So at last, two of them don't accept Al-Farabi's holistic view. On the other hand both of them say that Avicenna, however, accepts actuality modal for 'Aghd Al-Vaz' in every theorem and this is the true modal. So Al-Farabi doesn't talk about the modal of Aghd Al-Vad completely but it is understood that he looks at the relationship as a kind of theorem which accepts modals. Therefore, Avicenna doesn't accept actuality modal for all theorems. So in this article, first of all we are going to check that possibility modal and contingency modal as a modal of Aghd Al-Vaz is accepted by both Al-Farabi and Avicenna; in the second step we are going to show that the critic of Al-Razi and Al-Tousi in Al-Farabi is not seemed true.

Keywords: Farabi, Razi, Tousi, Avicenna, subject, possibility.

* Second level students, Dar al-Salam seminary, Tehran (Corresponding Author),
alirezahadrdan2022@gmail.com

** PhD in Philosophy of Religion, University of Tehran, mohamad_karimi@ut.ac.ir

Date received: 16/02/2023, Date of acceptance: 14/05/2023



جهت عقدالوضع در منطق موجهات از دیدگاه فارابی و ابن سینا

علیرضا قدردان*

محمد کریمی لاسکی**

چکیده

بنابر ادعای فخر رازی و طوسی، جهت عقدالوضع در نگاه فارابی امکان و در نگاه ابن سینا فعلیت است. آنها پس از این انتساب، دیدگاه فارابی را نادرست و دیدگاه ابن سینا را تأیید می‌کنند. اگرچه فارابی اشاره مستقیمی به جهت عقدالوضع ندارد ولی از مجموع عبارات او عقدالوضع به لفظ مفرد کلی در ناحیه موضوع قضایای محصوره تعریف میشود. در واقع، در این نگاه عقدالوضع، خود، به یک قضیه حملیه جهت پذیر تحلیل می‌شود. از طرفی با بررسی متون ابن سینا روشن میشود او تعیین جهت عقدالوضع را منوط به تحلیل جهت قضیه میداند، اما نهایتاً دو جهت امکان و فعلیت را به عقدالوضع نسبت میدهد و نه فقط فعلیت را. بنابراین، ادعای دو شارح بزرگ ابن سینا در فعلی دانستن جهت عقدالوضع نزد ابن سینا، صحیح نیست. در این مقاله نشان میدهم اولاً فارابی و ابن سینا هر دو از جهت امکانی سخن گفته اند و ثانیاً نقد فخر و طوسی به جهت امکان در عقدالوضع مطابق با نگاه خود ابن سینا صحیح نیست.

کلیدواژه‌ها: فارابی، فخررازی، طوسی، ابن سینا، عقدالوضع، فعلیت، امکان.

* طلبه سطح دو، مدرسه علمیه دارالسلام، تهران (نویسنده مسئول)، alirezahdrdan2022@gmail.com

** دکترای فلسفه دین، دانشگاه تهران، mohamad_karimi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۰۵



۱. مقدمه و بیان مسئله

در منطق اسلامی، لفظ کلی در ناحیه‌ی موضوع قضایای حملیه محصوره، خود به مثابه یک محمول تلقی می‌شود که از دو بخش عنوان و معنون تشکیل شده است. در این دیدگاه به رابطه‌ی بین عنوان و معنون، عقدالوضع می‌گویند. برای مثال موضوع قضیه «بعضی از انسان‌ها فراموش‌کار هستند.» شامل دو امر است؛ اول، زید و بکر و عمرو به عنوان افراد انسانی و دیگر، عنوان انسان است که از این افراد حکایت می‌کند. با توجه به تفاسیر موجود، معنون در این گونه قضایا، تنها افراد و مصادیق لفظ کلی به شمار می‌روند. بنابراین نسبت عنوان و معنون، خود نوعی حمل به حساب آمده که موجب می‌شود تا عقدالوضع نیز به عنوان قضیه حملیه موجهه تلقی گردد. مثلاً در قضیه‌ی «بعضی از انسان‌ها فراموش‌کار هستند.»، زید و بکر و عمرو هرکدام موضوع قضیه و انسان در ناحیه‌ی محمول این قضیه قرار می‌گیرد.

مطابق دیدگاه دو شارح بزرگ آثار ابن سینا، فخر رازی و خواجه نصیرالدین طوسی، جهت حدأقلی عقدالوضع از نگاه فارابی امکان و از نظر ابن سینا، فعلیت است. برای مثال از منظر فارابی قضیه‌ی «بعضی انسان‌ها فراموش‌کار هستند.» برای صحیح بودن، حدأقل باید «بعض ما ممکن آن ثبت له الإنسان فهو الناسی» باشد. یعنی در نگاه فارابی صرف وجود رابطه‌ی امکانی بین افراد و ویژگی انسانبودن برای صحت قضیه موجهه کافی است. در مقابل، ابن سینا همین قضیه را «بعض واحد مما یوصف بأنه الإنسان بالفعل فهو الناسی» بیان می‌کند و تنها در این صورت قضیه را صحیح می‌داند. در نتیجه طبق این تفسیر، بین فارابی و ابن سینا اختلاف وجود دارد.

در این مقاله، ابتدا چگونگی تعریف فارابی از عقدالوضع بررسی می‌شود. با توجه به کتاب‌هایی که از فارابی در دست است، نمی‌توان قول به امکانی بودن جهت عقدالوضع را تصریحاً به او نسبت داد و از همین رو، با در نظر گرفتن صحت اصل انتساب فخر رازی و خواجه نصیرالدین طوسی به فارابی، معنایی که او می‌توانسته از امکانی بودن جهت عقدالوضع در نظر داشته باشد، بیان می‌گردد. سپس اشکالاتی که فخر رازی و خواجه نصیرالدین طوسی به فارابی وارد دانسته‌اند بررسی و نقد می‌شود. در بخش دوم تعریف عقدالوضع از نگاه ابن سینا و همچنین نظریه‌ی وی درباره جهت عقدالوضع تشریح شده و تفاوت آن در انتساب جهت فعلیت بطور مطلق از سوی فخر رازی و خواجه نصیرالدین طوسی به ابن سینا بیان می‌گردد. در انتها نیز ضمن مقایسه دقیق دیدگاه فارابی و ابن سینا، نتایج منطقی این مسئله نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در این باره، مقاله ای تحت عنوان «تبیین جایگاه عقدالوضع در منطق» نوشته‌ی محمدرضا محمدعلی زاده نوشته شده که فصل دوم آن مختصراً به بررسی این اختلاف می پردازد. این مقاله عمدتاً درصدد نقل اقوال شارحان و اساتید منطق برآمده و به ارزیابی متون و در نتیجه آن، حل اختلاف به طور اساسی و همچنین بررسی آثار منطقی این اختلاف پرداخته است. اما اثر حاضر، اولاً به صحت تفسیر فخر و خواجه از متون اصلی فارابی و ابن سینا، معطوف است و ثانیاً بر حل یا انحلال اختلاف بین ابن سینا و فارابی تمرکز خواهد داشت. در انتها نیز آثار منطقی نتیجه ارزیابی بررسی خواهد شد.

۲. دیدگاه فارابی دربارهٔ جهت عقدالوضع

۱.۲ تعریف فارابی از عقدالوضع و جهت آن

از نگاه فارابی لفظ کلی، لفظی است که معنای آن شأنیت قرار گیری چند چیز در مقام مصداق آن را داشته باشد. لفظ جزئی نیز لفظی است که معنای آن شأنیت برخوردار بودن بیش از یک مصداق را نداشته باشد (فارابی، ۱۴۰۸ ه.ق: ۱/۲۸).^۱ مثلاً لفظ «خورشید» به عنوان لفظ کلی، لفظی است که معنای آن شأنیت این را دارد که بر بیش از یک مصداق خارجی تطبیق کند هرچند در واقع بیش از یک مصداق را نداشته باشد. در مقابل، لفظ «میرزا کوچک خان جنگلی» به لحاظ همان شخصیت تاریخی مشهور، نمی تواند بر بیش از یک مصداق خارجی تطبیق نماید که این مسئله جزئی بودن آن را می رساند. در نتیجه می توان گفت تمرکز فارابی بر شأنیت، حاکی از آن است که فعلیت صدق بر مصادیق متعدد ملاک کلیت نیست، بلکه تنها داشتن قوه و استعداد چنین قابلیت توسط معنا جهت کلی شدن کفایت میکند. همچنین فارابی تصویری از لفظ کلی ارائه میدهد که حکایت از قابلیت الفاظ کلی جهت ساخت قضیه را به دنبال دارد. بدین شکل که لفظ کلی در خود، گزاره مرکب اخباری نهفته ای داشته و بدین وسیله میتواند عنوان لفظ که آحاد خارجی را وصف مینماید، در ناحیه ی محمول و آحاد خارجی را در ناحیه موضوع قضیه ای مفروض، قرار دهد (همان):

«فإنَّ الكَلِمَةَ هو ما شأنه أن يحتمل على أكثر من واحد، و الشخص هو ما ليس من شأنه أن يحتمل على أكثر من واحد.»

به کار بردن تعبیر «حمل شدن بر ...» برای معنای کلی، به معنای احاله دادن معنای لفظ کلی به دو ناحیه ی عنوان و معنون است. تأکید میگردد دلیل برداشت اصطلاحی حمل از «یحتمل»،

عبارات دیگر کتب فارابی است. او در کتاب اصطلاح شناسی منطق خود بیان میکند (فارابی، ۱۳۹۷: ۴۲):

«والمعانی المفهومة من الأسماء منها ما شأنها أن تحمل علی أكثر من موضوع واحد وذلك مثل المعنی المفهوم من قولنا الإنسان فإنه يمكن أن يُحمل علی زيد ... فإن زيدا هو انسان و عمروا هو انسان و ...»
در نتیجه الفاظ کلی، قابلیت و توانمندی ساخت مرکب اخباری یا همان قضیه‌ی حملیه به معنای اصطلاحی را دارند. برای مثال، لفظ «انسان» در گزاره «انسان خندان است.» دارای افراد متعددی است که این امر، حکایت از کلی بودن آن دارد. بنابر توصیف فارابی از الفاظ کلی و ویژگی‌های آن، می‌توان از لفظ انسان، قضیه حملیه‌ی ساخت که موضوع آن، افراد انسان مانند زید و بکر و عمرو هستند و محمول آن نیز خود لفظ انسان است.

از منظر فارابی، قضایایی که موضوعشان لفظ کلی است، یا بوسیله سور بین دلالت بر مصادیق شان محصور شده و کمیت شان مشخص گردیده است و یا سور نداشته و مهمله هستند (فارابی، ۱۴۰۸ ه.ق: ۱/ ۱۱۸). قضایای محصوره که دارای سور «بعض» و یا «کل» هستند بدین معنا هستند که محمول بر کل یا بعض مصادیقی که موضوع بر آن دلالت دارد، حمل شده و یا از کل یا برخی مصادیقی که موضوع بر آن دلالت دارد، سلب حمل میشوند. نکته‌ی مهم آن است که سور نمیتواند حد را در مقام شأنت معین کند. با توجه به آن که لفظ کلی، آن لفظی است که استعداد صدق بر دو و بیشتر را دارا است، اگر برای مثال سور «بعض» بخواهد استعداد و توانایی لفظ را تغییر دهد، آن لفظ دیگر کلی نخواهد بود؛ زیرا شأنت صدق بر بیش از یک را که از ذاتیات لفظ کلی است، از بین برده است. در نتیجه سور فقط دایره‌ی صدق را موسع و مضیق میکند اما نمیتواند بر قابلیت لفظ اثر گذارد (ر.ک: فارابی، ۱۳۹۷: ۴۸-۴۹). در نتیجه، اگر لفظی کلی در ناحیه‌ی موضوع قرار گیرد و همچنین مسوره باشد، در درون خود مرکب اخباری بوده که لفظ آن، محمول و آحاد خارجی آن، موضوع قضیه‌ی مذکور واقع میشوند. بنابراین در مثالی که گذشت، قضیه بدین شکل در می‌آید: «زید و بکر و خالد و ... انسان هستند.» و این گونه عقدالوضع در ادبیات فارابی تعریف میگردد.

غیر از موضوع و محمول و اجزاء دیگر در قضیه، الفاظ دیگری هستند که آنها را جهت مینامند. جهت از منظر فارابی، لفظی است که از کیفیت وجود و هستی محمول برای موضوعش حکایت میکند (فارابی، ۱۴۰۸ ه.ق: ۱/ ۱۰۵). بنابراین، از آنجا که عقدالوضع در قضایای محصوره خود نوعی قضیه است، عقدالوضع هم جهت دار میشود. مثلاً می‌توان قضیه‌ی «بعضی انسان‌ها فراموش کار هستند.» را در ناحیه‌ی عقدالوضع با جهت فعلیه به این صورت بازنویسی

نمود: «بعضی انسان‌ها مثل زید و خالد که کودکی بیش نیستند، فراموش‌کار هستند.» در این قضیه، عبارت «کودکی بیش نیستند» نشان‌دهنده آن است که انسان بودن برای افراد آن که در قضیه مذکور زید و خالد هستند، فعلیت پیدا نموده است. حالت دیگر این قضیه با جهت امکانی در ناحیه‌ی عقدالوضع را نیز می‌توان اینچنین نوشت: «بعضی انسان‌ها مثل زید و خالد که هنوز به دنیا نیامده‌اند، به دلیل مشکلات ژنتیکی عقب مانده خواهند شد.» در این قضیه عبارت «هنوز به دنیا نیامده‌اند» نشان می‌دهد انسان بر چیزی که تنها امکان زید و خالد شدن را دارد، در ناحیه‌ی عقدالوضع حمل شده است. همچنین همین قضیه را با جهت ضرورت می‌توان این‌گونه بیان نمود: «بعضی انسان‌ها مثل زید و خالد، ناطق هستند.» در این جمله، چون ناطق از ذاتیات انسان است، افراد انسان نیز ضرورتاً ناطق‌اند.

در این میان، فخر رازی و خواجه نصیرالدین طوسی ادعا میکنند که فارابی جهت عقدالوضع را امکانی میدانند (فخر رازی، ۱۳۸۱: ۱۴۲-طوسی، ۱۴۰۳: ۱/ ۱۶۱-۱۶۲) که در صورت پذیرش این انتساب، ابتدا باید تعریف فارابی از جهت امکان مشخص شود. تعریف ماده ممکن در قضیه از دیدگاه فارابی، عبارت از محمولی است که الآن برای موضوعش موجود نیست اما حالت و کیفیت آن به نحوی است که در آینده هم میتواند موجود گردد و هم نگردد. (فارابی، ۱۴۰۸ه.ق: ۱/ ۱۰۸) نکته‌ی مهمی که فارابی به آن اشاره دارد، آن است که جهت به عنوان لفظ حاکی از ماده، همواره با آن مطابقت تام ندارد، برای مثال قضیه‌ای که ماده آن ضرورت است، میتواند غیر از آن قضیه‌ای باشد که جهتش ضرورت است (همان). بنابراین، قضیه با جهت امکانی نیز آن قضیه‌ای است که با لفظ ممکن همراه شده اما ماده آن میتواند ضرورت و یا امکان باشد؛ مثال اولی که فارابی بیان می‌کند «کلّ ثلاثه ممکن أن تكون عدداً فرداً» است که ماده آن ضرورت بوده اما جهت آن، امکان است (فارابی، ۱۴۰۸ه.ق: ۱/ ۱۰۸) و مثال دومی مانند «زید ممکن أن یمشی» است که هم ماده و هم جهت امکانی است. (همان، ۱۰۸ - ۱۰۹) بنابراین، جهت امکانی دو معنا دارد: الف) جهتی که ماده آن نیز امکانی بوده و به معنای سلب هرگونه ضرورت و هستی محمول برای موضوعش است. ب) جهت امکانی که ماده آن ضرورت یا فعلیت است اما لفظی که به عنوان جهت در قضیه ذکر شده، امکان به معنای سلب ضرورت از جانب مخالف حکم قضیه است که این معنا نسبت به فعلیت و ضرورت، بیانی ندارد؛ به این شکل که اولی یا همان معنای «الف»، بشرط لای از ضرورت و دومی یا همان معنای «ب»، لای بشرط است و در نتیجه اعم از ضرورت و فعلیت به حساب می‌آید.

توضیح مطلب آن‌که گاهی موضوع و محمول نسبت به یکدیگر در حالتی هستند که محمول نمی‌تواند از موضوع جدا شود. مثلاً محمول «انگشتان کاتب، حرکت می‌کند.» که عبارت از حرکت کردن است، نمی‌تواند از موضوع جدا شود. بدین معنا که اگر شخص در حال نوشتن و کتابت است، حتماً انگشتان او حرکت می‌کند. گاهی نیز محمول می‌تواند از موضوع جدا شود اما در زمانی که گزاره بیان می‌شود، محمول همراه موضوع است و برای آن فعلیت یافته است. مثل «پارچه مرطوب است.» برخی مواقع اما محمول برای موضوع اش فعلیت نیافته است، هرچند که امکان فعلیت یافتن آن وجود دارد؛ همانند جمله‌ی «انگشتان انسان حرکت می‌کند.» که حرکت انگشتان برای انسان ضروری نیست و می‌تواند شخصی انسان باشد اما انگشتان او ثابت باشد. این مورد در منطق امکان خاص نام دارد. در این مورد شرط شده که اساساً بتواند محمول از موضوع منفک گردد؛ امکانی که بشرط انفکاک است و لا غیر آن، که عبارت از ضرورت است. در حالت دیگری از جملات، تنها همین که حمل محمول بر موضوع امتناعی نداشته باشد برای حمل کفایت می‌کند. این نوع امکان که امکان عام است، اعم از هر ضرورت و فعلیت بوده و برای مثال آن می‌توان از هر دو جمله‌ی «انگشتان کاتب، حرکت می‌کند.» و «پارچه مرطوب است.» استفاده کرد. این نوع، امکان لایبشرط است به معنای آن که هیچ شرطی در آن نشده باشد، چه حمل به شرط ضرورت و چه فعلیت؛ همگی نفی می‌شوند. مورد (الف) فارابی، همان امکان خاص است و مورد (ب) او، امکان به معنای اخیر یا همان امکان عام است.

با توجه به عبارات فخررازی، او امکان مورد (الف) فارابی که امکان خاص بود را فهم کرده و خواجه نصیرالدین طوسی نیز مراد او از امکان را مورد (ب) می‌داند. با این تفاوت که معنای مورد (ب) را با توجه به نظر فارابی صحیح تصویر ننموده و از همین رو به وی اشکال کرده است.

دیدگاه فارابی درباره قضایای حملیه ی مسوره در کنار دیدگاه وی در جهات، مراد وی از جهت امکانی در عقدالوضع را که از سوی خواجه و فخررازی نقل شده بود روشن می‌سازد. در صورت معنای اول امکان، تحلیل «کل ج، ...» آن است که حداقل در مقام تحلیل مفهومی آحاد خارجی جیم، چیزی وجود نداشته باشد که امتناعی برای اتصاف آن‌ها به چنین لفظی را وارد نماید اما وصف برای آحاد هیچ گونه ضرورتی ندارد؛ در صورت معنای دوم امکان، تحلیل عقدالوضع نیز آن است که عدم وجود چنین وصفی برای آحاد خارجی عقدالوضع ضرورت

جهت عقدالوضع در منطق موجهات ... (علیرضا قدردان و محمد کریمی لاسکی) ۱۸۵

ندارد، اما نسبت به این که وصف برای آحاد خارجی، فعلیت و یا ضرورت داشته باشد نیز بیانی ندارد.

۲.۲ خوانش فخررازی از فارابی

فخر رازی از دو منظر به «کل ج» مینگرد؛ ابتدا از نگاه قضیه ی حقیقیه آن را بررسی میکند و سپس به حسب وجود آن را میسنجد. او در شرط پنجم از منظر اول، اینچنین از فارابی نقل و به ایشان اشکال میکند (فخر رازی، ۱۳۸۱: ۱۴۲):

«زعم الفارابی أنه ليس يعتبر في قولنا «كل ج» حصول الجيمية بالفعل، بل كل ما أمكن اتصافه بها. وهو بحث لفظي، لأن من قال «كل ج» فله أن يريد به ما شاء، لكن اللغة تأباه، لأن الأسود لا يتناول الذات الخالية عن السواد في جميع الأوقات، وإن كانت ممكنة الاتصاف به.

فارابی پنداشته است که به دست آمدن وصف جیم برای آحاد آن به صورت بالفعل ضرورتی ندارد، بلکه هرآنچه امکان اتصاف به وصف جیم را داشته باشد، کفایت میکند. و این بحث، به لفظ مربوط میشود؛ زیرا کسی که «کل ج» را میگوید، میتواند هرچیزی را از آن اراده نماید اما لغت این مسئله را بر نمیتابد. زیرا لغت اسود، ذاتی را که در تمامی زمان ها سیاه نیست شامل نمیشود، هرچند که امکان اتصاف به آن را داشته باشد.»

امکان از دیدگاه فخررازی دو نوع اطلاق دارد: الف) اطلاق بر آن که طرفین وجود [ایجاب] و عدمش [سلبش]، ضرورت ندارد. این مورد، همان امکان خاص است که توضیح آن در قسمت الف) فارابی گذشت. ب) آن امکانی که فقط سلب ضرورت از جانب مخالف حکم قضیه را میکند. بدین معنا که اگر قضیه سالبه باشد، ایجابش ضرورت ندارد و اگر موجه باشد، سلبش ضرورت ندارد (فخررازی، ۱۳۸۱: ۱۵۳). این نیز همان امکان لایشروطی یا همان مورد ب) فارابی است. از آن جا که فخررازی محل بحث را در وضع و یا استعمال لغت مطرح مینماید، از امکان فارابی نوع «الف» را فهم نموده است.

توضیح آن که اگر فخررازی معنای دوم را مدنظر قرار میداد، نمیتوانست بر فارابی اشکال نماید؛ زیرا در آن صورت دیدگاه فارابی را میتوانست اینچنین توجیه نماید: «در «کل ج»، هر فردی که وصف جیم بر آن حمل میشود، ضرورت ندارد که اینچنین نباشد.» و این بیان از آنجا که همان معنای امکان لایشروط است، نسبت به ضرورت داشتن این وصف توسط ذات – باتوجه به فعلیت آن – و یا عدم داشتن ضرورت، ساکت است؛ در نتیجه با فعلیت این وصف در تعارض نبوده و فقط امکان به همین معنایی که گذشت و فخررازی نیز خود، همین اطلاق

را در دومین نوع معانی امکان گفته بود، بیان میدارد و با این فرض اشکال فخررازی متوجه وی نمی‌گشت. در نتیجه فهم فخررازی از امکان فارابی نوع «الف» یا همان امکان خاص است؛ امکانی که در ضمن مثال «انگشتان انسان حرکت می‌کند» تشریح شد.

با توجه به عبارت «لکنّ اللغة تأباه» از نگاه فخررازی رابطه لفظ و افراد آن در ناحیه موضوع قضایای مسوره که عقداالوضع نام دارد، شبیه وضع لغات است. اینطور به نظر می‌رسد که از منظر او، افراد لفظ مشاهده می‌شوند و لغت به ازای آن قرار داده می‌شود. برای مثال لفظ «الأسود» که خود فخررازی در راستای اشکال کردن به فارابی بیان می‌کند، آنطور از افرادش در عقداالوضع حکایت دارد که ابتدا ذهن افراد خارجی که بالفعل سیاه هستند را می‌بیند و سپس لفظ «الأسود» را به ازای آنان قرار می‌دهد. بنابراین از منظر او، مردم لغتی مانند «الأسود» را برای چیزی که به فعلیت نرسیده است، وضع و یا استعمال نمیکنند. در نتیجه اگر جهت عقداالوضع امکان خاص باشد، فعلیت را نمی‌رساند و صحیح نیست.

۳.۲ خوانش خواجه نصیرالدین طوسی از فارابی

خواجه نصیرالدین طوسی در شرح عبارات ابن سینا، نظر فارابی را مخالف عرف و تحقیق بر می‌شمارد (طوسی، ۱۴۰۳ ه.ق: ۱/۱۶۲):

«و ثانيها أنا نعني بيج كل واحدة مما يوصف بيج بالفعل لا بالقوة، و خالف الحكيم الفاضل أبو نصر الفارابي في ذلك، فإنه ذهب إلى أن المراد به هو كل ما يصح أن يوصف به سواء كان موصوفا بالفعل أو لم يكن إلا بالقوة، و هو مخالف للعرف و التحقيق فإن الشيء الذي يصح أن يكون إنسانا كالتطفة لا يقال له إنسان.

و دوم آن که مراد از جیم، هر آنچه‌ای است که بالفعل متصف به آن میشود. و حکیم فارابی در این مسئله مخالفت ورزیده و مراد از جیم را هرآنچه که صحت اتصاف به جیم داشته باشد، میداند؛ تفاوتی ندارد که بالفعل متصف به آن شود یا فقط بالقوه متصف به جیم گردد. و این مخالفت وی، بر خلاف عرف و تحقیق است. درحقیقت به آن شیئی که صحت اتصاف به مثلا انسان را مانند نطفه داشته باشد، انسان نمیگویند.»

اشکالی که او به فارابی می‌کند، با فخررازی تفاوت دارد. با توجه به عبارت «فإنه ذهب إلى أن المراد به هو كل ما يصح أن يوصف به سواء كان موصوفا بالفعل أو لم يكن إلا بالقوة» او از امکان فارابی، معنای دوم یا همان مورد «ب» که امکان لابشرط بود و شامل ضرورت و فعلیت می‌شد را فهمیده است؛ اما آنطور که به نظر می‌رسد، تعریف خواجه نصیرالدین طوسی با

فارابی از این نوع امکان، متفاوت است. از دیدگاه خواجه، معنای چنین امکانی آن است که از تحلیل مفهومی شیء، امتناع اتصاف به آن وصف، لازم نیاید و ذات بتواند آن وصف را پذیرفته و فقط از جانب مخالف با حکم قضیه، ضرورت سلب شود (طوسی، ۱۳۶۷: ۱۳۶). طبق این معنا امکان اعم از فعلیت است زیرا هم شامل قوه و هم شامل فعلیت میشود (طوسی، ۱۳۹۵: ۱۱۲)؛ بنابراین اگر افراد لفظ کلی همانند نطفه ای خاص در مثال خواجه، عدم اتصاف به «انسان» برایش ضرورت نداشته باشد، اعم از این است که این مسئله به سبب فعلیت «انسان» برای افراد آن بوده و یا از آنجا که قوه‌ی پذیرش وصف «انسان» را دارد، ضرورت عدم اتصاف به آن از وی سلب شده باشد.

باتوجه به معنای این امکان در نظر خواجه، او مراد فارابی از امکان را اینطور فهم کرده که از تحلیل مفهومی ذات آن فرد خارجی نسبت به آن وصف، امتناع پدید نیاید و صحت اتصاف باقی باشد و این صحت در مرحله امکان نیز قطعاً یافت میشود، حال اعم از این که در مرحله قوه باشد و یا به فعلیت برسد. در نتیجه از آنجا که عرفاً مردم لغتی را بر صفتی که هنوز برای افرادش فعلیت نیافته اطلاق نمی کنند، جهت عقدالوضع نمی تواند امکان باشد.

۴.۲ ارزیابی اشکالات فخررازی و خواجه نصیرالدین طوسی

همانطور که در مقدمه آمد، فارابی صریحاً به این مسأله اشاره نداشته است؛ در نتیجه نمی توان مراد او از امکان را به طور دقیق مشخص نمود. همچنین فهم فخررازی و خواجه نصیرالدین طوسی از امکان فارابی متفاوت است و همین مسئله موجب می شود تا مراد فارابی به طور صریح نمایان نگردد. اما می توان از فارابی در برابر اشکالات این دو دانشمند منطق دفاع نمود.

باتوجه به عبارت فخررازی و بزنگاه اشکال او که روی وضع لغات تأکید کرده است، اشکال او مبتنی بر آن است که مراد فارابی از امکان، امکان خاص بوده و شباهتی که عقدالوضع با وضع لغت دارد، این نوع امکان را رد می کند. توضیح مطلب آن که، فخررازی به لغت «لأسود» اشاره کرده بود و اینچنین پنداشت که تنها در صورت فعلیت وصفی همانند سیاهی برای موجودات خارجی مثل کلاغ سیاه و مشاهده آن توسط واضع لغات، آن لغت برای موجودات خارجی بکار گرفته می شود. عقدالوضع هم که چنین حالتی دارد، ضرورتاً جهتش فعلیت است. اما می توان به اشکال فخررازی این طور پاسخ داد که مراد فارابی از امکان، همانطور که خواجه نصیرالدین طوسی فهمیده است، می تواند امکان عام باشد و ضرورتی ندارد

که امکان فارابی، بر امکان خاص حمل شود. در این صورت چون این نوع امکان، یعنی امکان عام با فعلیت نیز جمع می‌شود، اشکالی که از ناحیه‌ی وضع لغت شده بود نیز دفع می‌گردد. اشکال خواجه نصیرالدین طوسی شبیه فخررازی مبتنی بر اطلاعات عرفی است اما او مراد فارابی را امکان عام می‌داند. این مطلب از آنجا فهمیده شده است که هنگام تحلیل سخن فارابی از تعبیر «تفاوتی ندارد که بالفعل متصف به آن شود یا فقط بالقوه متصف به جیم گردد» استفاده نموده است. مناقشه‌ی او به تفاوت تعاریف از امکان عام باز می‌گردد. گذشت که خواجه نصیرالدین طوسی امکان عام را شامل قوه و فعلیت می‌داند، به شکلی که نمی‌تواند به تنهایی با فعلیت و ضرورت جمع شود زیرا که قوه را هم دربر دارد. در مقابل، با توجه به مثالی که فارابی زد، تعریف او از امکان عام می‌تواند با ضرورت و فعلیت جمع گردد. مثال فارابی نیز «کلّ ثلاثه ممکن أن تكون عدداً فرداً» بود که با توجه به این مثال، کاملاً می‌توان گفت که مراد فارابی از امکان به عنوان جهت عقدالوضع، امکان عامی بوده که می‌توانسته با فعلیت و یا ضرورت جمع شود. بنابراین اشکال خواجه نیز بر فارابی وارد نیست.

۳. دیدگاه ابن سینا درباره جهت عقدالوضع

در ابتدای بررسی دیدگاه فارابی، قول به موجه بودن عقدالوضع از طریق تحلیل عبارات او درباره لفظ کلی روشن گردید؛ اما ابن سینا به طور صریح نسبت به موجه بودن عقدالوضع عبارت پردازی نموده است. در نتیجه به طور مستقیم به بررسی عبارات او پرداخته می‌شود. از منظر شیخ الرئیس یکی از اجزای قضیه که بیانگر حالت محمول نسبت به موضوع بواسطه اسناد آن به موضوع (ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۱/۴۷) است، جهت قضیه نام داشته (ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۷۰) و جهت ممکن از منظر وی سه معنای صحیح دارد: الف) آن ممکن که قسیم ممتنع قرار می‌گیرد و با سلب ضرورت عدم یا همان امتناع، ملازمه دارد و امکان به این معنای مذکور، بر واجب نیز حمل میشود (ابن سینا، ۱۴۰۰: ۹۰). طبق رأی ابن سینا، این ممکن مراد جمهور از امکان است (ابن سینا، ۱۳۷۰: ۸۶). ب) معنای دیگر از نگاه او، ملازم با سلب ضرورت ذاتیه و یا همان سلب ضرورت وجود و عدم است. به دیدگاه ابن سینا این امکان، تنها شامل موجوداتی که دوام وجود آنان ضرورت ندارد - هرچند بصورت مشروط دارای ضرورت است (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۱/۱۵۳) - میشود. او برای این نوع امکان، مثالی درباره کسوف می‌زند که در زمان و شرایطی خاص برای خورشید ضرورت پیدا میکند هرچند دوام آن برای خورشید ضرورت ندارد (ابن سینا، ۱۴۰۰: ۹۰-۹۱). ج) سومین معنای امکان در نظر سینا، نفی هرگونه

ضرورت مانند کتابت برای انسان است (همان، ۹۱). این معنا، مراد منطقیون از امکان بوده (ابن سینا، ۱۳۷۰: ۸۶) و امکان حقیقی همین نوع است (ابن سینا، ۱۳۸۳: ۴۴). فعلیت و یا اطلاق نیز در منظر ابن سینا، همان است که حکم به ایجاب محمول برای موضوع «وجود یافتن محمول برای آن» و یا سلب محمول از موضوع «عدم وجود محمول برای آن» بدون درنظر گرفتن هیچ ضرورتی باشد. در این نوع، محمول برای موضوع وجود یافته اما دوام این وجود، لزومی ندارد (ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۷۱).

با توجه به تعاریفی که از ابن سینا به عنوان پیش نیاز مطالب پیش رو گذشت، او به منظور بررسی جهت عقدالوضع، جهت اصلی قضیه را مؤثر دانسته و آن را ضمن بررسی جهات قضیه، بیان میکند. بنابراین جهت عقدالوضع قضیه ای با جهت ضروریه همانند «کلّ ج، ب بالضرورة» را به دو صورت میتوان در نظر گرفت: بنابر رأی ابن سینا، اولین معنا که جهت امکان را برای عقدالوضع، محال نمیشمارد، عبارت است از مادامی که ذات آحاد موضوع قضیه ی اصلی، وجود خارجی داشته باشد، بآه برای آن ها ضرورت و دوام دارد؛ حتی اگر اتصاف آن آحاد به لفظ جیم، ویژگی دوام و یا حتی لادوام را داشته باشد (ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۶۸)؛ ابن سینا برای این قسم، دو گونه مثال می‌زند: اولین مثال جمله «کلّ متحرک، جسم بالضرورة» است و به معنای آن است که همه آحاد خارجی متّصف به حرکت - حال یا دائماً متحرک هستند و یا در زمانی خاص متّصف به حرکت میشوند - ضرورتاً مجسّم هستند (ابن سینا، ۱۴۰۰: ۸۹)؛ بدین معنا که مفهوم مندرج تحت مفهوم متحرک، جسمانیت را به دنبال می‌آورد (ابن سینا، ۱۳۷۰: ۸۹ - ۱۴۰۵ ه.ق: ۳۲/۲). در این گونه از «کلّ متحرک، جسم بالضرورة»، فعلیت وصف تحرک برای آحاد خارجی آن، ضرورت نداشته و این مسئله، خللی به جهت اصلی قضیه وارد نمیسازد. در واقع هرآنچه که توانمندی اتصاف به حرکت کردن را داشته باشد، جسمانیت برای آن آحاد، بالضرورة محقق میشود؛ به این تفسیر که حتماً هرآنچه متحرک بالقوة است، دائماً باید جسم نیز باشد. در نتیجه یکی از بازخوانش های مقبول از قضیه ی «کلّ متحرک، جسم بالضرورة» یا همانند آن مثل «کلّ ج، ب بالضرورة»، عدم لزوم فعلیت جهت عقدالوضع است.^۲ دومین گونه که ابن سینا در راستای عدم لزوم فعلیت عقدالوضع بر می‌شمرد، ضرورت به شرط محمول است. مثال آن نیز «کلّ انسان متحرک بالضرورة» بوده و به معنای آن است که آحاد خارجی انسان، تا زمانی که حرکت داشته باشند، دائماً متحرک بر آن ها بار میشود؛ این قضیه برای صدق جهت خود، التفاتی ندارد که انسانیت برای آحاد فعلیت یافته و یا نیافته است (ابن سینا، ۱۳۷۰: ۹۰).^۳

معنای دومی که ابن سینا بیان میدارد، فعلیت وصف عنوانی موضوع برای آحاد خویش است. در این معنا به خلاف معنای قبلی، فعلیت عقدالوضع ضرورت دارد. یکی از گونه های این معنا، آن است که محمول واحد های خارجی متصف به موضوع، در زمان خاصی برای افراد موضوع ضرورت پیدا میکند. همانند «کل قمر منکسف بالضرورة» که به معنای «هرآنچه متصف به قمر میشود، بطور همیشگی درحال کسوف است.» نیست، بلکه طبق تحلیل خود ابن سینا به معنای «هرآنچه متصف به قمر است، در زمانی خاص، بدون شک متصف به کسوف می شود.» است (ابن سینا، ۱۳۷۰: ۸۹). در این معنا مطابق آراء ابن سینا در کتب مختلف اش، دوام وجود ذات آحاد خارجی، موجب حمل ضروری محمول بر موضوع نمیشود؛ بلکه آحاد خارجی موضوع چه مداوم وجود یابند و چه غیر آن، حتما در زمانی خاص ضرورتاً دچار کسوف میگردند (ابن سینا، ۱۴۰۰: ۸۹ و ۱۴۰۵ ه.ق: ۳۳/۲). در این معنا، ضرورت به شرط وقتی معین بوده و در این گونه موارد، وصف عنوانی موضوع برای آحادش باید در همان زمان خاص، فعلیت داشته باشد (ر.ک: ابن سینا، ۱۴۰۰: ۸۹). گونه ی دیگر برای این معنا طبق عبارات شیخ، در قالب مثالی همچون «کل انسان، متنفس بالضرورة» بیان شده است؛ با این تفاوت که محمول جهت ضرورت یافتن، نیاز به وقت معینی ندارد (ابن سینا: ۱۴۰۰: ۸۹). آن طور که می نمایاند دلیل فعلیت در این دو مثال، رابطه ای است که وصف عنوانی محمول با وصف عنوانی موضوع دارد؛ برای مثال در جمله اول که درباره کسوف قمر بود، از آن جا که کسوف از لوازم ذات متصف به قمر است، تحقق آن برای قمر در زمان خاص، تنها درحالی ممکن است که وصف قمر برای آحاد، فعلیت یافته باشد. یا در مثال دوم، انسانیت حتماً باید برای آحاد و افرادش فعلیت یافته باشد تا تنفس بر آن حمل گردد، چرا که نطفه، تنفس ندارد.

حالت بعدی که از «کل ج، ب بالضرورة» به نظر شیخ رسیده و در نتیجه جهت عقدالوضع را فعلی کرده، آن است که ضرورت در قضیه اساساً مشروط به فعلیت وصف عنوانی موضوع برای آحاد خویش باشد (ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۶۸). این معنا، التفاتی به دوام وجود ذات آحاد خارجی موضوع به صورت دائمی و یا غیر دائمی ندارد، بلکه التفاتش بر آن است هرآنچه وصف موضوع برایش فعلیت یابد، بالضرورة محمول بر آن حمل گردیده و برای آحاد خارجی موضوع به شرط فعلیت وصف عنوانی برای آنان، دوام دارد. مثالی که شیخ میزند، «کل اسود فهو ذو لون جامع للبصر» است. به این معنا که تا وقتی آحاد خارجی متصف به اسود هستند، دائماً صاحب رنگی هستند که دربرگیرنده بینایی است (ابن سینا، ۱۳۷۰: ۸۹). مثال دیگری که او

جهت عقدالوضع در منطق موجّهات ... (علیرضا قدردان و محمد کریمی لاسکی) ۱۹۱

بیان می نماید، «کلّ متحرک، متغیر» است (ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۳۲/۲). در نتیجه در اینگونه ضرورت نیز جهت فعلیت برای عقدالوضع، شرط صدق جهت قضیه اصلی است.

از منظر شیخ الرئیس، جهت مطلقه یا فعلیه آن است که جهت قضیه، چه در لفظ و چه در صورت ذهنی حذف گردیده است (ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۳۰/۲). با توجه به این مسئله، دو دیدگاه کلی نسبت به جهت عقدالوضع در قضایایی با جهت مطلقه از عبارات ابن سینا برداشت میگردد (ر.ک: ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۲۸/۲ - ۳۰). دیدگاه اول در عبارات ابن سینا، آن است که ذهن به وجود آحاد خارجی موضوعاتشان التفات داشته باشد (ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۲۸/۲). این دیدگاه در میان کتاب های مختلف ابن سینا در بردارنده سه نوع خوانش است: الف) «کلّ ج، ب» در خوانش اول، فقط به معنای وجود داشتن باء برای آحاد جیم است و ذهن به هیچ مطلب دیگری اساساً التفات ندارد. (همان) در این حالت مطلقه، اعم از ضروریه و غیر آن است. (ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۲۸/۲) خوانش دوم از قضیه مذکور، عبارت از عدم حمل دائمی محمول بر موضوع و یا عدم وجوب حمل محمول بر همه ی افراد موضوع است. در این صورت معنای قضیه، حمل باء بر آحاد جیم در زمانی غیردائمی بوده و یا معنای عدم وجوب وجود محمول برای آحاد خارجی جیم که محقق به وصف عنوانی موضوع هستند، میدهد. (همان) این خوانش بدلیل خروج دوم، مقابل ضروریه قرار داشته در نتیجه از مورد اول، متمایز میگردد. خوانش سوم، مربوط به آن است که آحاد عقدالوضع، بالفعل در زمانی نامعین موجود بوده باشند. مثلاً تحقق آحاد سفیدی در «کلّ أبيض، کذا»، در زمانی نامعین بوده و همین نامعین بودن زمان تحقق شان، دوام را کنار زده لذا جهت قضیه ی اصلی را فعلیه مینماید (ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۲۹/۲).

در میان این سه خوانش، ابن سینا سومی را سخیف بر شمرده دلیل آن را عدم اتحاد زمانی محمول با موضوع بیان میکند. (ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۲۹/۲) توضیح آنکه شرط خوانش سوم، تحقق آحاد موضوع در زمانی نامعین است و در این صورت از آنجا که در قضیه زمان مشخص نگردیده، نمیتوان اساس حمل که بر اتحاد استوار است را بطور حتم برقرار نمود. (ر.ک: ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۲۹/۲)

ابن سینا اما در ارتباط با جهت عقدالوضع در خوانش دوم، بیان میکند: (ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۲۹/۲)

«و علی الرأی الثانی معناه کل واحد واحد ممّا یوصف عند العقل بالفعل أنه «ب» دائماً أو غیر دائم، فهو موصوف بأنه «آ» وقتاً ما لا محالة، سواء كان معیناً أو غیر معین من غیر وجوب دوام؛

و بنابر رأی دوم، معنای آن عبارت است از هر واحدی که نزد عقل بالفعل به طور مداوم و یا غیر مداوم متصف به باء میشود، در زمانی به الف نیز وصف میشود؛ تفاوتی نمیکند آن زمان معین و یا نامعین باشد.»

قید «عندالعقل» در "... ممّا یوصف عند العقل بالفعل ..." اصطلاح جدیدی به نظر میآید. باتوجه به عبارات ابن سینا در یکی از رساله های او (ابن سینا، ۱۴۰۰: ۲۷۴)، آنطور که به نظر میرسد مراد وی فعلیت و وصف نزد نفس است. در نتیجه باتوجه به خوانش دوم، جهت عقدالوضع لزوماً فعلیت خارجی نبوده و صرف آن که فعلیت در نفس هم باشد به جهت حمل کفایت میکند. اما این به معنای امکان نیست زیرا التفات درونی به فعلیت و وصف نزد نفس برای آحاد خارجی بوده و به امکان منطقی نظر ندارد. اولین خوانش نیز خود اعم از ضروریه و خوانش دوم است؛ در نتیجه عقدالوضع در این خوانش، یا حالات ضروریه را که بیان شد، شامل می شود و یا همانند دومی است.

دیدگاه دوم از نگاه ابن سینا آن است که محمول در زمانی نامداوم، بر موضوعی که ذهن به وجود آن التفاتی ندارد، حمل میشود (ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۲ / ۲۹). ابن سینا برای این بخش، مثال زیر را ارائه کرده است: «کلّ دائرتین عریضتین تتحرکان دائماً بالخلاف علی محور واحد الی قطبیه فإتھما تطبقان و تنفصلان»^۴ از آنجاکه انطباق و یا انفصال برای موضوع دوام ندارد و از سویی دیگر، همانند ممکناتی که وجود و لاوجود محمول برای موضوع، غیر ضروری نبوده و حتماً در یکی از زمان ها، انطباق و یا انفصال بر موضوع حمل میشود، جهت قضیه به ترتیب ضروریه و ممکنه نبوده و در نتیجه مطلقه است. ابن سینا در ارتباط با این حمل، تصریح میکند که تنها اعتبار مدنظر در جهت عقدالوضع، امکان است (همان، ۳۰).^۵ این حمل، فقط به اعتبار ماهیت آحاد «دائرتین عریضتین» برقرار گردیده و التفاتی به وجود دو دایره و یا عدم آن ندارد. در نتیجه جهت عقدالوضع در این گونه حمل ها، امکانی است. در نتیجه اگر جهت قضیه مطلقه باشد، در دیدگاه اول فقط در خوانش یکم و تنها در آن صورت که ضرورت معنای اول مراد باشد، جهت عقدالوضع ظرفیت امکان را دارد و در دیدگاه دوم که یک حالت بیشتر ندارد نیز جهت عقدالوضع امکانی است.

در نتیجه می توان آراء شیخ را از ابتدا تا کنون اینچنین دسته بندی نمود:

الف) قضیه ای که جهت اصلی آن، ضرورت است:

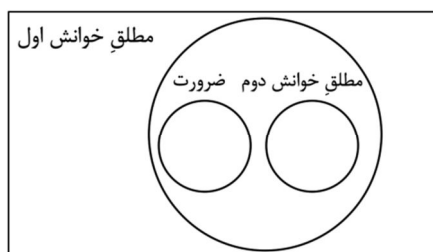
- فعلیت عقدالوضع ضروری نیست. همانند:

- «کلّ متحرّک، جسمٌ بالضرورة»
- «کلّ انسان متحرّک بالضرورة»
- فعلیت عقدالوضع ضروری است. همانند:
- «کل قمر منکسف بالضرورة»
- «کلّ انسان، متنفس بالضرورة»
- «کل اسود فهو ذو لون جامع للبصر بالضرورة»
- «کلّ متحرّک، متغیّر بالضرورة»

ب) قضیه‌ای که جهت اصلی آن، فعلیت است و جهت عقدالوضع نیز فعلیت می‌باشد:

- ذهن به وجود خارجی موضوع قضیه التفات دارد و بنابر این التفات، جهت قضیه را فعلیه قرار می‌دهد که این بخش سه بازخوانش دارد:
- «کلّ ج، ب» فقط به معنای وجود داشتن بء برای آحاد جیم است و ذهن به هیچ مطلب دیگری اساساً التفات ندارد. در این حالت مطلقه، اعم از ضروریه و غیر آن است. (این خوانش، اعم از دومی است.)
- عدم حمل دائمی محمول بر موضوع و یا عدم وجوب حمل محمول بر همه ی افراد موضوع است. (این خوانش بدلیل خروج دوام، مقابل ضروریه قرار داشته در نتیجه از مورد اول، متمایز میگردد.)
- آحاد عقدالوضع، بالفعل در زمانی نامعین موجود بوده باشند. مثلاً تحقق آحاد سفیدی در «کلّ أبيض، کذا»، در زمانی نامعین بوده و همین نامعین بودن زمان تحقق شان، دوام را کنار زده لذا جهت قضیه ی اصلی را فعلیه مینماید. (این خوانش از طرف این سینا، سخیف شمرده شده و در نتیجه مردود است.)

رابطه خوانش اول با دوم در قالب زیر نمودار می‌شود:



«رابطه مطلق خوانش اول با خوانش دوم»

- محمول در زمانی نامداوم، بر موضوعی که ذهن به وجود آن التفاتی ندارد، حمل میشود. مثال آن نیز «کلّ دائرتین عریضتین تتحرّکان دائماً بالخلاف علی محور واحد الی قطبیه فائهما تطبقان و تتفصلان» است که جهت عقدالوضع در این گونه مثال ها، امکانی است.

قضیه با جهت امکان نیز همانند قضایای گذشته، میتواند به معانی متفاوتی فهم شود. در نگاه ابن سینا قضیه ی «کلّ ج، ب بالإمكان» سه نحو معنا دارد: الف) ذهن، تنها به این التفات دارد که همه آحاد متّصف به جیم، وجود و لاوجود برایشان غیر ضروری است (ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۳۳/۲) که در این صورت، این امکان اعم از مطلق به معنای خوانش دوم است. ب) همه آحاد جیم که وصف آن برایشان در خارج فعلیت یافته است، در زمان آینده نسبت به حکم، احتمال فعلیت محمول برایشان می رود (همان). این معنا، قسیم مطلق است. ج) امکان به معنای غیرممتنع بوده لذا اعم ترین معنا در قضایای موجهه بین معانی مذکور از ابتدای فصل تا کنون به شمار می رود. (ابن سینا، ۱۴۰۵ ه.ق: ۳۴/۲) در انتها قضیه ای با جهت امکانی در حالت دوم، با عقدالوضع فعلیت دار صادر میشود اما دو حالت دیگر، تکلیف معینی از حیث عقدالوضع در ادبیات سینوی ندارد.

ابن سینا در اشارت پنجم از نهج چهارم، عبارتی دارد که دیدگاه نهایی او را به صورت اجمالی بیان می کند (ابن سینا، 91: 1400):

«اعلم أنا إذا قلنا كل - ج - ب - فلسنا نعني به أن کلیة - ج - أو الجیم الكلی هو - ب -، بل نعني به أن كل واحد واحد مما یوصف بحج كان موصوفا بحج فی الفرض الذهنی أو فی الوجود، و كان موصوفا بذلك دائماً أو غیر دائم، بل کیف اتفق.

بدان! همانا زمانی که میگوییم «هر ج ب است»، مرادمان از ج، کلیت جیم یا جیم کلی نیست بلکه مراد تک تک افرادی است که به جیم متصف هستند. حال اتصاف به جیم در فرض ذهنی باشد یا خارجی، دائمی باشد یا غیر دائمی.»

خواجه در شرح این عبارات، بیان کرده که ابن سینا در عقدالوضع یعنی رابطه وصف عنوانی جیم با مواردش، کلی منطقی و کلی عقلی را نفی کرده است و جیم را به صورت کلی طبیعی طرح نموده است. (ر.ک: طوسی، ۱۳۷۵: ۱/۱۶۱). این بدان معنا است که ابن سینا جهت امکانی عقدالوضع را مدنظر نداشته باشد و در این صورت، مدعای خواجه اثبات گردد.

توضیح آنکه کلی در یک تقسیم بندی به کلی منطقی، عقلی و طبیعی تقسیم می‌شود. کلی منطقی همان کلی است که در علم منطق بیان شده و به معنای «ما یصدق علی کثیرین» است. کلی عقلی همان کلی است که صرف ماهیت شیء با قطع نظر از افرادش در نظر داشته شده و کلی طبیعی هم آن کلی است که طبیعت آن، متصف به کلیت می‌شود نه این که خودش کلی باشد. حال خواجه در شرح می‌گوید که در مثال مذکور، ابن سینا می‌خواهد بگوید جیم از آن حیث که بر کثیرین صدق می‌کند، بآه نیست؛ همچنین جیم از حیث ماهیت و ذات آن، بآه نیست؛ بلکه جیم از آن حیث که طبیعتی است دارای افراد - چه افراد ذهنی و چه خارجی - بآه است و به عبارت دیگر، مواردی هستند که طبیعت جیم و بآه، هر دو بر آن صادق است. (طوسی، ۱۳۷۵ ه.ق: ۱/۱۶۱) در نتیجه طبق این شرح، بیان مصنف ناظر به افرادی است که وصف جیم و طبیعت آن، برای آن‌ها فعلیت یافته است و جهت عقدالوضع طبق این شرح، نمی‌تواند امکان باشد.

از نظر قطب رازی، شرح خواجه صحیح نیست؛ قطب رازی بیان نموده اینکه عبارات ابن سینا، کلی منطقی را بیان نمی‌کند مشخص است اما نمی‌توان بیان کرد که عبارات او فقط کلی طبیعی را بیان می‌کند. (همان) در نتیجه عبارت ابن سینا هم کلی طبیعی که ناظر به افراد است را شامل شده و هم کلی عقلی که صرف ماهیت را بیان می‌کند و با جهت امکانی عقدالوضع سازگار است. ذیل شرح همین مورد است که قطب رازی نظر خواجه نسبت به نقد امکان فارابی را مردود دانسته و مخالفت اجمالی خود را با خواجه بیان می‌دارد. در نتیجه این عبارت ابن سینا هم طبق شرح قطب رازی، منافاتی با جهت امکانی عقدالوضع ندارد.

بنابر تحلیلی که از عبارات ابن سینا ارائه شد، او جهت عقدالوضع را با جهت اصلی قضیه تحلیل می‌کند. اگر جهت اصلی قضیه امکانی باشد، جهت عقدالوضع امکانی نیست و در صورتی که جهت اصلی قضیه فعلیه باشد، تنها درحالی که ذهن محمول را با توجه به ماهیت موضوع به آن نسبت داده باشد جهت عقدالوضع امکانی می‌شود و در سائر موارد، جهت عقدالوضع فعلیت است. همچنین اگر جهت اصلی قضیه ضرورت باشد، تنها در دو مثال «کلّ متحرک، جسم بالضروره» و «کلّ انسان متحرک بالضروره» جهت عقدالوضع امکانی است.

۴. ارزیابی دو دیدگاه فارابی و ابن سینا درباره جهت عقدالوضع

تعریفی که فارابی از عقدالوضع دارد، به صورت مستقیم از ابن سینا برداشت نمیشود اما از آن جا که به تحلیل جهت آن می‌پردازد، میتوان تعریف او از عقدالوضع را همانند فارابی دانست و

به طور کلی، عقدالوضع را به صورت مرکب اخباری و یا قضیه ای کامل تفسیر نمود و بررسی جهت آن را مقبول به حساب آورد. طبق اصل ادعای فخررازی و خواجه نصیرالدین طوسی، فارابی جهت عقدالوضع را امکانی میدانست. فارابی جهت امکان را به دو صورت تفسیر نمود: اول آن که ماده ی آن نیز ممکن بوده و در آن صورت به معنای سلب هرگونه ضرورت و هستی محمول برای موضوعش است؛ این امکان همان امکان خاص است. دوم آن که ماده ی آن، ضرورت بوده و به معنای سلب ضرورت از جانب مخالف حکم قضیه در زمان حمل باشد و در نتیجه این معنا نسبت به فعلیت و ضرورت، بیانی نداشته در نتیجه اعم از آن دو به حساب آید. این امکان نیز همان امکان لابشرط یا عام نامیده می شود. ابن سینا نیز امکان را به سه معنا حمل مینمود: الف) آن ممکنی که قسیم ممتنع قرار میگیرد و با سلب ضرورت عدم یا همان امتناع، ملازمه دارد و امکان به این معنای مذکور، بر واجب نیز حمل میشود. ب) معنای دیگر، ملازم با سلب ضرورت ذاتیه و یا همان سلب ضرورت وجود و عدم است. این امکان، تنها شامل موجوداتی که دوام وجود آنان ضرورت ندارد میشود. ج) سومین معنای امکان، نفی هرگونه ضرورت مانند کتابت برای انسان است. آن طور که به نظر میرسد، معنای اول فارابی که عبارت از امکان خاص است، همان مورد «ب»^۶ ابن سینا و معنای دوم آن یعنی امکان عام، مورد «الف»^۷ شیخ است.

پس از بررسی نظریات ابن سینا درباره جهت عقدالوضع، اکنون باید بررسی گردد که کدام معنای امکان در مواردی که جهت عقدالوضع امکانی است، مراد شیخ بوده و مطابقت آن با دیدگاه امکان عام فارابی که با ضرورت نیز قابل جمع بود، چگونه است. باتوجه به عبارات ابن سینا، تنها سه دسته از قضایا دارای جهت امکانی هستند. طبق بیان شیخ‌الرئیس این سه دسته عبارت از «کلّ متحرک، جسم بالضرورة»، «کلّ ضاحک، انسان بالضرورة» و «کلّ دائرتین عریضتین تتحرکان دائماً بالخلاف علی محور واحد إلى قطبیه فإتھما تنطبقان و تنفصلان» هستند. در دو قضیه ی اول، مراد ابن سینا از امکان، همان معنایی است که فارابی داشته است. زیرا طبق تحلیلی که شیخ ارائه داد، در این دو قضیه اگر موضوع تحقق یابد، ضرورتاً محمول به آن اسناد داده می شود و این به معنای آن نیست که حتماً موضوع بالفعل تحقق دارد. در نتیجه جهت امکان در عقدالوضع این گونه قضایا باید امکانی باشد که بتواند با فعلیت و ضرورت جمع شود. اما قضیه سوم تنها امکان به معنای سوم ابن سینا را شامل می شود. زیرا فعلیت محمول تنها در قیاس با ماهیت موضوع است و این امکانی که تنها ماهیت را شامل شود، امکان سوم ابن سینا است. امکانی که هرگونه ضرورت را سلب می نماید و اصطلاحاً امکان اخص نام دارد. این معنا از امکان در

میان عبارات فارابی یافت نشد و در نتیجه مراد او از جهت امکانی عقدالوضع نمی توانسته چنین معنایی باشد. در نتیجه تنها در دو قضیه نظر ابن سینا با فارابی مطابقت دارد و در مابقی موارد، نظر ابن سینا فعلیت و یا امکان به معنای اخص است.

۵. ثمره منطقی جهت عقدالوضع در منطق موجّهات

ثمره ی ارزیابی این دو دیدگاه در باب قیاس یا آنالوطیقا اثر گذار است. به طور کلی قیاس تنها در صورتی منتج است که حد اصغر، مندرج تحت حد اوسط و حد اوسط، مندرج تحت حد اکبر باشد و از طریق حد اوسط، اندراج و حکم از حد اکبر به حد اصغر نیز سرایت کرده و اکبر بر اصغر حمل شود، برای مثال در شکل اول، «کلّ ج، ب و کلّ ب، ا فکلّ ج، ا» همه آحاد جیم با وصف عنوانی شان یا بدون آن، تحت باء هستند و باء نیز تحت الف است، پس در نتیجه آحاد جیم با وصف عنوانی شان و یا بدون آن «بستگی به شکل اندراج حد اصغر تحت حد اوسط در صغری دارد» تحت الف نیز هستند. حال اگر عقدالوضع کبری در قیاس، دارای جهت امکان عام باشد، از آن جا که نسبت به فعلیت و یا ضرورت و یا صرف استعداد لابلشرط است، انتاج قیاس دو حالت دارد: حالت اول آن که وصف عنوانی حد وسط جهت اندراج تحت حد اکبر مؤثر باشد؛ در این صورت، اگر جهت عقدالوضع امکانی به معنای مذکور باشد، قیاس عقیم خواهد بود، زیرا حد وسط به طور دقیق تکرار نشده است؛ برای مثال در «کلّ ج، ب بالضرورة و کلّ ب، ا بالضرورة فکلّ ج، ا بالضرورة»، تمامی آحاد جیم، مندرج تحت باء هستند و همین باء در کبری، باید مندرج تحت الف واقع شود؛ حال اگر جیم، مندرج تحت آحاد باء و وصف عنوانی آن شده باشد ولی در کبری، صرفاً آحاد باء مندرج تحت الف شده باشند و با توجه به جهت عقدالوضع، وصف عنوانی آن مندرج نشده باشد، حد وسط به صورت تام و کامل تکرار نشده است و در نتیجه قیاس عقیم میشود. حالت دوم هم آن است که وصف عنوانی حد وسط جهت اندراج تحت حد اکبر مؤثر نباشد که در این حالت، در صورتی که اندراج حد اصغر تحت آحاد حد اوسط باشد، قیاس به دلیل تکرار حد وسط، منتج خواهد بود. این مسئله در تمامی اشکال وجود دارد و در نتیجه برای انتاج از این گونه قیاس ها، باید رابطه عقدالحمل با عقدالوضع بررسی شود. همچنین نحوه ی اندراج حد اصغر تحت حد اوسط و حد اوسط تحت حد اکبر در صورتی که حداکبر، از عوارض ذاتیه ی حداوسط و یا از عوارض عامه آن باشد، باید بررسی شود تا عدم وحدت پیش نیامده و بدین سبب، از مغالطه ی در کلام پیش گیری شود.

۶. نتیجه

زمانی که قضیه مسوره باشد، عقدالوضع به عنوان قضیه ای موجهه تلقی می‌شود. طبق انتساب فخررازی و خواجه نصیرالدین طوسی جهت عقدالوضع از منظر فارابی امکان است. نزد فارابی، امکان دو معنا دارد: الف) جهتی که ماده آن نیز امکانی است که این نوع امکان خاص نام دارد. ب) جهتی که ماده آن ضرورت بوده به معنای سلب ضرورت از جانب مخالف حکم قضیه در زمان حمل است. این معنا نسبت به فعلیت و ضرورت، بیانی نداشته در نتیجه اعم از آن دو محسوب می‌گردد و این امکان در اصطلاح امکان عام نامیده می‌شود.

فخررازی مراد فارابی از امکان را امکان خاص در نظر گرفته است و خواجه نصیرالدین طوسی مراد او را از امکان، امکان عام می‌داند. همچنین هر یک از این دو دانشمند بزرگ منطق اشکالی بر مبنای تحلیل شان به فارابی وارد نموده اند. در صورتی که مراد فارابی از امکان، امکان عام باشد، اشکال فخررازی مردود است. اشکال خواجه نصیرالدین نیز از آنجا که به اختلاف در تعریف امکان عام بر می‌گردد، وارد نیست. زیرا در نگاه خواجه، امکان عام نمی‌تواند تنها با فعلیت و ضرورت جمع شود، چه امکان عام اعم از قوه و فعلیت است و با هر دو جمع می‌شود. اما فارابی در امکان عام، تصریح می‌کند که گاهی ماده قضیه ضرورت است در نتیجه امکان عام با ضرورت یا فعلیت نیز جمع می‌شود.

ابن‌سینا نیز تمامی جهات عقدالوضع را فعلیه نمی‌شمرد. او در سه قضیه، جهت عقدالوضع را امکانی می‌داند اما در معنای امکان نیز کاملاً با فارابی هم‌رأی نیست. او در قضایایی همچون «کل متحرک، جسم بالضروره» و «کل ضاحک، انسان بالضروره» جهت عقدالوضع را همانند فارابی امکان عام می‌داند؛ امکانی که با فعلیت و ضرورت نیز جمع می‌شود. اما در قضایایی که محمول تنها بر اساس ماهیت موضوع به آن اسناد داده شده است، جهت عقدالوضع امکان اخص و به معنای سلب هرگونه ضرورت است. این معنا از امکان در عبارات فارابی یافت نشد و در نتیجه تطابقی در این کونه قضایا بین دیدگاه شیخ‌الرئیس با فارابی وجود ندارد. در نتیجه تنها در دو قضیه‌ای که بیان شد، بین رأی این دو منطق دان، در جهت عقدالوضع مطابقت وجود دارد.

ثمره حل این مسئله نیز در باب قیاسات حملی و شرایط انتاج آن مشخص می‌گردد. به این معنا که اگر در امثال قضایای ضروریه، جهت عقدالوضع همانند دو مثال مذکور باشد و این گونه قضایا در کبری قیاس قرار گیرند، شرایط انتاج تغییر نموده و بر آن افزوده می‌شود. بدین معنا که در اندراج حداوسط تحت حداکبر اگر حداکبر از عوارض ذاتیه ی حداوسط و یا از

عوارض عامه آن باشد، باید رابطه آن دو و میزان اثرگذاری وصف عنوانی حدواوسط بر اندراج آن، بررسی و مورد توجه قرار گیرد. در صورت عدم توجه به این مسئله، قیاس میتواند بدلیل عدم تکرار حدواوسط عقیم شده و در این صورت موجب مغالطه در کلام گردد که پاسخ به این مسأله و بررسی آثار آن، این مغالطه را با ایجاد شرائط جدید انتاج دفع میگرداند.

پی‌نوشت‌ها

۱. و الکلیّ ما شأنه أن يتشابه به اثنان أو أكثر، و الشخص ما لا يمكن أن يكون به تشابه بين اثنين أصلاً.
۲. «كل متحرك جسم بالضرورة، و كل ثلاثة و ثلاثة ستة»، معناه: كل ما يوصف بأنه متحرك، و له صفة الحركة، فذلك الشيء في كل وقت يوجد ذاته فيه، فانه موصوف بأنه جسم دائماً، سواء وصف بأنه متحرك أو لم يوصف» (ابن سینا، 1370: 89)
۳. و يقال: «كل ج ا بالضرورة» (على وجه رابع، لا لوصف ضروری معین، و لا مادام ذاته موجودا، و لا مادام اتّصافه، بموضوع ما موجودا، و لكن مادام موصوفا بالمحمول. كقولنا: كل انسان فانه متحرك بالضرورة، مادام موصوفا بأنه متحرك، لا مادام موجودا، و لا مادام موصوفا بأنه انسان، و لا في وقت ضروری معین) ابن سینا، (90:1370)
۴. ترجمه مثال را نیز می‌توان این گونه بیان نمود: هر دو دایره‌ی هم عرضی که به صورت دائمی حول یک محور در خلاف جهت یکدیگر می‌چرخند، اگر یک نقطه روی آن دو دایره در نظر گرفته شود، با چرخش شان، این نقطه‌ها از هم فاصله می‌گیرند تا مجدد به هم می‌رسند. این روند جدایی نقاط و به هم پیوستن شان هم مستمراً جریان دارد.
۵. فإنما يحمل عليها هذا الحمل باعتبار الإمكان، و إن كان له مدخل إمكان. و مع ذلك كله فلا يعنى أن ذلك فيما وجد وقتاً ما من الدوائر؛ بل لا يلتفت إلى وجودها؛ بل إلى ماهيتها فقط.
۶. معنای دیگر از نگاه او، ملازم با سلب ضرورت ذاتیه و یا همان سلب ضرورت وجود و عدم است. به دیدگاه ابن سینا این امکان، تنها شامل موجوداتی که دوام وجود آنان ضرورت ندارد - هرچند بصورت مشروط دارای ضرورت است (ابن سینا، - 1375: 1/ 153) میشود. او برای این نوع امکان، مثالی درباره کسوف می‌زند که در زمان و شرایطی خاص برای خورشید ضرورت پیدا میکند هرچند دوام آن برای خورشید ضرورت ندارد (ابن سینا، 1400: 90-91)
۷. آن ممکن که قسیم ممتنع قرار می‌گیرد و با سلب ضرورت عدم یا همان امتناع، ملازمه دارد و امکان به این معنای مذکور، بر واجب نیز حمل میشود (ابن سینا، 1400: 90) طبق رأی ابن سینا، این ممکن مراد جمهور از امکان است (ابن سینا، 1370: 86)

کتاب‌نامه

ابن باجه، محمد بن یحیی، تعالیق ابن باجه علی منطق الفارابی، بیروت، محقق: فخری ماجد، ۱۹۹۴م.

۲۰۰ منطق پژهی، سال ۱۴، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

ابن سینا، حسین بن عبدالله، الإشارات و التنبیها، التحقیق: مجتبی زارعی، قم، بوستان کتاب، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ش.

ابن سینا، حسین بن عبدالله، الشفاء: المنطق، قم، مرعشی نجفی، دوره سه جلدی، ۱۴۰۵ ق.

ابن سینا، حسین بن عبدالله، المسائل الغریبة العشرینیة، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ ش. « این رسائل در ضمن کتاب منطق و مباحث الفاظ چاپ شده است.»

ابن سینا، حسین بن عبدالله، منطق المشرقیین، قم، مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.

ابن سینا، حسین بن عبدالله، النجاة، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ش.

ابن سینا، حسین بن عبدالله، منطق دانشنامه علائی، همدان، دانشگاه بوعلی سینا، تحقیق و تصحیح: دکتر محمد معین و دکتر سید محمد مشکوة، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ش.

ابن سینا، حسین بن عبدالله، عیون الحکمة، بیروت، دارالقلم، تحقیق: عبدالرحمن بدوی، چاپ دوم، ۱۹۸۰م.

سلیمانی امیری، عسکری، درآمدی بر تاریخ فلسفه اسلامی، جلد دوم، تهران، انتشارات سمت، چاپ چهارم، ۱۳۹۸ ش.

طوسی، خواجه نصیرالدین، شرح الإشارات و التنبیها (مع المحاکمات)، قم، نشرالبلاغه، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.

طوسی، خواجه نصیرالدین، اساس الإقتباس، تهران، فردوس، مصحح: عزیزالله علیزاده، چاپ دوم، ۱۳۹۵ش. حلّی، حسن بن یوسف، الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید، قم، انتشارات بیدار، تحقیق و تعلیق: محسن بیدارفر، چاپ هفتم، ۱۳۹۴ ش.

فارابی، محمد بن محمد، المنطقیات، قم، کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، ۱۴۰۸ ق.

فارابی، محمد بن محمد، الحروف، بیروت، دارالمشرق، مصحح: مهدی محسن، ۱۹۷۰م.

فارابی، محمد بن محمد، الحروف، بیروت، دارالکتب العالمیة، محقق: ابراهیم شمس الدین، چاپ اول، ۲۰۰۶ م.

فارابی، محمد بن محمد، کتاب الحروف، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ترجمه: طیبه سیفی، سمیه ماستری فراهانی، چاپ اول، ۱۳۹۴ش.

فارابی، محمد بن محمد، الألفاظ المستعملة فی المنطق، تهران، سروش، ترجمه و شرح: دکتر حسن ملکشاهی، چاپ سوم، ۱۳۹۷ش.

فارابی، محمد بن محمد، آنچه باید پیش از آموختن فلسفه بدانیم « این کتاب، ترجمه ی دو رساله به نام های التوطئه فی المنطق و ما ینبغی أن یقدم قبل تعلّم الفلسفة از فارابی است. »، تهران، نشر فلات، ترجمه: حمیدرضا میربنادکی، چاپ اول، ۱۳۹۸ش.

جهت عقدالوضع در منطق موجّهات ... (علیرضا قدردان و محمد کریمی لاسکی) ۲۰۱

فخررازی، محمد بن عمر، شرح الإشارات و التنبیّات (فخررازی)، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.

فخررازی، محمد بن عمر، منطق الملخص، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۱ ش.

فخررازی، محمد بن عمر، شرح عیون الحکمة، تهران، موسسه الصادق علیه السلام، ۱۳۷۳ ش.

فخررازی، محمد بن عمر، المحصول فی علم أصول الفقه، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۰ ق.

پوربهرامی، اصغر/اکبریان، رضا/سعیدی مهر، محمد/افضلی، علی، معیاری برای تمایز مواد ثلاث منطقی از وجوب و امکان فلسفی، معرفت فلسفی، سال یازدهم، شماره اول، صفحات ۱۲۷ تا ۱۵۵، پاییز ۱۳۹۲ ش.

امین رعیا، فاطمه، تمایز فیلسوفان مسلمان (فارابی-ابن سینا) از ارسطو در بحث وجوب و امکان، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، دوره ۱۵، صفحات ۱۲۵ تا ۱۴۴، شماره ۳ پاییز ۱۳۹۴ ش.

حکمت، نصرالله/شهیدی، فاطمه، معنای ماهیت در آثار فارابی، دو فصلنامه فلسفی شناخت، صفحات ۳۹ تا ۵۸، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۱/۶، پاییز و زمستان ۱۳۸۸ ش.

محمدعلی زاده، محمدرضا، تبیین جایگاه عقدالوضع در منطق، معارف عقلی، شماره ۱۳، صفحات ۱۲۳ تا ۱۵۸، بهار ۱۳۸۸ ش.

عظیمی، مهدی/فرامرز قراملکی، احد، تاریخ تحول کلیات خمس: ارسطو، فرفریوس، فارابی، ابن سینا، مجله فلسفه و کلام اسلامی، شماره یکم، سال چهل و پنجم، صفحات ۸۷ تا ۱۲۱، تابستان ۱۳۹۱ ش.